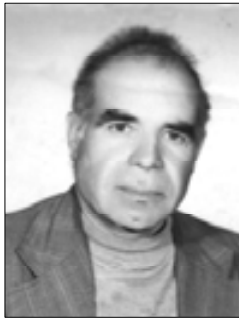


گذری بر آداب و آیین‌های نوروز در دستجرده گلپایگان

سیف‌الله احمدی



سیف‌الله احمدی متولد ۱۳۰۷ دستجرده گلپایگان یکی از محققان فرهنگ مردم دستجرده است که با شروع برنامه فرهنگ مردم رادیو در این زمینه همکاری وسیع، عمیق و پربارانه خود را با مرحوم انجوی شیرازی شروع کرد و از آن زمان تا آخرین روزهای زندگی پربارشان با دفتر فرهنگ مردم رادیو ارتباط داشت و آنچه از آداب و آیین‌ها، باورها و ادبیات شفاهی مردم دستجرده با استفاده از اطلاعات مردم جمع‌آوری می‌کرد، برای استفاده در برنامه فرهنگ مردم، می‌فرستاد که در گنجینه فرهنگ مردم رادیو بخش مهمی از اسناد را نوشته‌های ایشان تشکیل می‌دهد. عوامل برنامه به اتفاق آقای حسین حقایق برای ضبط گزارش چند بار به

دستجرده گلپایگان رفتند و با آقای سیف‌الله احمدی هم گفت‌وگوهایی انجام دادند و درباره فرهنگ مردم دستجرده اطلاعاتی از ایشان گرفتند که بخشی از آن را در این فصل‌نامه می‌آوریم تا به این وسیله بخشی از دینی را که فرهنگ مردم رادیو به ایشان دارد ادا کرده باشیم.

سیف‌الله احمدی در روز عاشورای امسال (۱۳۸۷) در سن هشتاد سالگی دعوت حق را لبیک گفتند و به سرای باقی شتافتند. هرچند دست محققان فرهنگ عامه از اطلاعات پربار و دقیق ایشان کوتاه شد ولی در اسناد گنجینه فرهنگ مردم، مطالب، یادداشت‌ها و مقاله‌های ایشان گنجی است برای پژوهشگران و کسانی که در زمینه فرهنگ عامه تحقیق می‌کنند. خداوند روح این بزرگوار را قرین رحمت و مغفرت کند(!) که بدون هیچ توقع و چشم‌داشتی حدود چهل سال به فرهنگ مردم این دیار کمک شایانی کرد.

بعضی از بانوان است که حساسیت زیادی به خانه‌تکانی و استقبال از نوروز در تمام جهات دارند و زمانی که پیشرفت کارشان کند و به نظر آنها مقبول نباشد ممکن است در ابراز ناراحتی با تأسف بگویند: خاک بر سرم

ماه اسفند

اسفندماه را در دستجرده گاهی به نام ماه «خاک بر سرو» هم می‌خوانند. این لقب مربوط به تکیه کلام



هنوز بخش مهمی از کارهای نظافت، تمیز کردن و تهیه و تدارک مربوط به عید باقی مانده است. بعضی‌ها بنا به همین تکیه کلام خانم‌ها به شوخی به این ماه «خاک بر سرون» می‌گویند.

سفید کردن ظروف مسی

بانوی خانه در ماه اسفند هرچه ظروف مسی دارد به بازار مسگرها می‌برد تا در مغازه رویگری سفید کند. مسگری از جمله مشاغل کهن در گلپایگان است که هنوز هم اعتبار و رونق دارد. گاهی سفیدگرهای دوره گرد در ماه اسفند به روستاها و آبادی‌ها سر می‌زنند و با دایر کردن کوره مخصوص صحرايي، بساط سفید کردن مس را می‌گسترانند و هر کس ظرف‌هایش را به آنها می‌دهد تا با مهارتی که دارند در مقابل حرارت با قلع و نشادر ظروف مسی را که بعد از یک سال سفیدی خود را از دست داده و رنگ مسی آن بیرون زده دوباره سیقل بدهند و به قول امروزی‌ها آبکاری کنند.

این را اضافه کنم در بین مردم دستجرده رسم است که می‌گویند هر سال باید زکات مس را بدهند و بعضی‌ها سفید کردن آن را نوعی زکات و نشانه سفیدبختی صاحب آن می‌دانند.

کاسه، مجمعه (سینی)، قزغون (دیگ)، پاتیل، تاوه و... از جمله ظروف مسی مورد استفاده در آشپزخانه‌اند. بعضی از خانم‌ها ظروف مسی قدیمی را که از مادر و مادربزرگشان به آنها رسیده را خیلی دوست دارند و می‌گویند بعضی از آنها عمرشان به یک قرن هم می‌رسد و آن را سرمایه و سبب دوام خیر و برکت در خانه می‌دانند.

خانه تکانی

مرتب و تمیز کردن کلی خانه را «خانه تکونی» می‌گویند که عمده کار آن با دختران و بانوی خانه است که چند روز قبل از عید شروع می‌شود تا یک روز مانده به سال تحویل، کامل و تمام شود.

شستن همه فرش‌ها، ظروف، اسباب و اثاثیه باید با دقت انجام شود. بعضی‌ها بر این باورند که باید تمام وسایل منقول داخل خانه را بیرون آورد و در هوای آزاد تمیز کرد تا نور آفتاب به آنها بتابد.

سفید کردن خانه

سبزی غم و اندوه سال کهنه را که با سال نو آمده به تو می‌دهیم و با خودت ببر و به آب بسپار تا به خانه و کاشانه برنگردد.»

در گذشته دیوار خانه مسکونی را با نوعی گل که در اطراف آبادی وجود داشت سفید می‌کردند که به آن «خاک لاق» می‌گفتند و کار خانه‌تکانی بعد از خشک شدن لاق روی دیوار و چیدن اسباب و اثاثه در جای خود به پایان می‌رسید و مردم خود را برای آیین «پاتحویلی» یا تحویل سال نو آماده می‌کردند.

نان پزی برای عید

دو یا سه روز قبل از عید آرد را خمیر می‌کنند. معمولاً دو نوع نان برای عید در آبادی پخته می‌شود: «نان شیری و نان آبی».

سبزه سفره عید (سبزه ریختن)

برای سبز کردن سفره هفت‌سین دختران و خانم‌ها از دهم اسفند دست به کار می‌شوند، گندم، جو، ماشک، عدس، بذر یونجه و نخود را در ظروف مخصوص خیس می‌کنند و در جای مناسب قرار می‌دهند تا جوانه بزند و سبز شود.

عده‌ای سبز کردن سبزه را خودشان انجام نمی‌دهند، بنا به یک باور قدیمی می‌گویند: «سبزه درست کردن آمد و نیامد دارد، برای بعضی‌ها خوب و برای عده‌ای ممکن است خوش‌یمن نباشد.» در این

صورت یک ظرف سبزه را از دوستان و اقوام می‌گیرند. عده‌ای هم بذر مخصوصی را فقط برای سبزه عید استفاده می‌کنند مثلاً فقط ماشک برای آنها آمد دارد و آن را سبز می‌کنند.

سبزه را قبل از تحویل سال نو در سر سفره هفت‌سین (سفره پاتحویلی) می‌گذارند و این سبزه در خانه می‌ماند تا روز سیزدهم فروردین. در این روز سبزه را به آب روان (جوی آب قنات) می‌سپارند و می‌گویند: «ای



برای تهیه نان شیری به جای آب، به آرد شیر اضافه می‌کنند. شکر (گاهی شیره انگور)، زردچوبه، زرده تخم‌مرغ، دانه کنجد و برگ شنبلیله هم برای پخت نان شیری نیاز است. خانم‌های روستا دو نوع نان شیری برای عید می‌پزند: «نان شاطه» و «نان گرده» (نان نرم).

رسم است که نان عید را به کسی قرض نمی‌دهند و می‌گویند نان عید خیر و برکت خانه در سال جدید است و خیر و برکت را باید در خانه نگه داشت.

سفره عید (سفره پاتحویلی)

بانوی خانه سفره بزرگی در وسط اتاق پذیرایی یا مهمان‌خانه رو به قبله پهن می‌کند. قرآن مجید، آینه، چراغ یا شمع روشن (که مقابل آینه باشد)، نان، تخم‌مرغ، آش عید، کاسه‌ای آب (با مقداری جو که در آب ریخته‌اند)، شیرینی و کاسه‌ای ماست در آن دیده می‌شود.

مردم عقیده دارند در موقع تحویل سال نو باید افراد و اعضای خانواده دور سفره پاتحویلی بنشینند. به محض تحویل سال، همه، پدر یا بزرگ خانواده را می‌بوسند و عید را به او تبریک می‌گویند و از او عیدی دشت می‌کنند.

دید و بازدید عید (عید مبارکی)

در دستجرده گلپایگان اصطلاحی وجود دارد که درباره دید و بازدید عید به ویژه درباره پس دادن جواب عید دیدنی است که می‌گویند:

«بازدید عید نوروز تا اول جو درو»

البته این عبارت گاهی به طنز و شوخی بین بعضی‌ها که بازدید آنها طولانی و دیر شده است به کار می‌رود. بعد از سیزدهم فروردین و در دید و بازدیدها به جای «عید مبارک» می‌گویند: «بهار شما مبارک».

دیدار از بزرگان، ریش سفیدان و گیس سفیدان از جمله رسومی است که اغلب آن را بلافاصله بعد از حلول سال نو انجام می‌دهند و بلافاصله به خانه بزرگان طایفه می‌روند؛ یکی برای ادای احترام به بزرگ طایفه و دیگری مددگرفتن از نفس گرم و دعای خیر آنها برای سالی که در پیش خواهند داشت.

عید مبارکی داماد

صبح روز اول عید داماد هر خانواده بنا به یک سنت پسندیده برای عید مبارکی به خانه پدر همسرش می‌رود و در آنجا دست پدر و مادر همسرش خود را می‌بوسد و سال جدید را به آنها تبریک می‌گوید.

پدر دختر هدایایی که از قبل برای داماد تهیه کرده، بعد از دعا و آرزوهای خوش به او تقدیم می‌کند که هدیه اغلب لباس و کفش است که علاوه بر داماد برای دخترشان هم خریداری و تهیه می‌کنند. مادر دختر چند تخم‌مرغ رنگ کرده به همراه عیدی تقدیم داماد می‌کند.

عیدی نوعروس

در دستجرده رسم است برای نوعروس عقدبسته که هنوز در خانه پدر است و در دوران نامزدی به سر می‌برد، از طرف خانواده پسر سالی دو بار عیدانه (عیدی) ببرند.

یک دست لباس برای عروس، یک دست لباس برای مادرش و کفش و لباس برای سایر افراد خانواده دختر، برنج، روغن، گز، کشمش، نخودچی، نان برنجی، خرما، عسل و... از جمله چیزهایی است که بعضی‌ها به صورت کامل و غده‌ای بخشی از آن را به نام عیدی برای دختر عقدبسته و عروس آینده خود می‌برند.

عیدی را به خانه پدر دختر می‌برند در آنجا مادر دختر با اسپند به استقبال آنها می‌رود و بعد از پذیرایی از آنها هدیه‌ای ویژه هم تقدیم می‌کند.

رسم است خانواده عروس از این هدایا در تهیه و تدارک شام یا ناهار استفاده کنند. در یک شب یا روز از خانواده پسر دعوت می‌کنند تا در کنار هم باشند.



عیدی یا عیدانه دیگری که برای عروس می‌برند در عید فطر و پایان ماه مبارک رمضان است.

جشن عروسی در نوروز

بعضی از مردم جشن عروسی را در ایام نوروز برپا می‌کنند و بنا به باوری کهن می‌گویند زندگی دختر و پسری که در فصل بهار و نوروز به هم پیوند بخورد، به امید خدا همیشه با شادی و خرمی همراه خواهد بود.



دیدار از عزادارها

در آبادی رسم است بعد از تحویل سال به اولین خانه‌ای می‌روند که در آن سال عزیزی را از دست داده باشند (عزادار باشند). صاحبخانه با لباس مشکی و ظرفی پر از خرما و شیشه‌ای گلاب در مجلس حاضر می‌شود. یکی از بزرگان فاتحه و صلواتی طلب می‌کند و همه حمد و سوره می‌خوانند و صلوات می‌فرستند.

در آنجا بعد از عرض تسلیت و تسلی دادن اهل عزا از آنها می‌خواهند که لباس مشکی از تن خارج کنند و برای راحتی روح تازه گذشته شاد باشند و در شادی مردم شرکت و به اقوام و بستگان اجازه بدهند که مراسم عید نوروز را برگزار کنند.

چهارشنبه آخر سال

بنا به روایت آقای حبیب‌الله اخگری (ملاقات در

سال ۱۳۵۷) یکی از معتمَرین و سالمندان دستجرده گلپایگان در زمانی که ایشان جوان بودند (در تاریخ ملاقات ایشان حدود یکصد سال عمر داشتند) در وسط آبادی میدانی بود به نام «پاکاری» که یکی از آیین‌هایی که در آن برگزار می‌شد رسم چهارشنبه‌سوری (چهارشنبه آخر سال) بود. در این شب همه اهالی در آنجا جمع می‌شدند. نوازنده‌های محلی ساز و دهل می‌زدند و خواننده‌ها هم ترانه‌های شاد محلی می‌خواندند، به صورت منظم کپه‌های هیزم را آتش می‌زدند، همه مردم در شادی شرکت داشتند و تا نیمه شب مراسم ادامه داشت.

آن رسم به مرور کمرنگ شد و اکنون هر خانواده‌ای مراسم چهارشنبه‌سوری را در خانه و محله خود انجام می‌دهد.





بعضی‌ها کمی از خاکستر آتش چهارشنبه‌سوری را برمی‌دارند، به هوا می‌پاشند و می‌گویند: «ای سال که برنگردی.»

بعضی از سالمندان کوزه کهنه‌ای را آب می‌کنند و از پشت‌بام به زمین می‌اندازند و بر این باورند که غم را از خانواده دور کرده‌اند.

اشعاری که در موقع اجرای برنامه مربوط به چهارشنبه‌سوری و پریدن از روی آتش می‌خوانند از این قرار است:

چهارشنبه سرخی آمده بیا بید

آتش که روشن شده چرا نبیا بید

این سال کهنه رفت که برنگردد

ان‌شاءالله که برنگردد

این سال کهنه رفت و سال نو شد

دوری^۱ بچه‌ها پر از پلو شد

این سال کهنه رفت که برنگردد

ان‌شاءالله برنگردد

امشب ز نور آتش گردیده روز روشن

سرخ و سفید و زرد است مانند باغ گلشن

برگرد نور آتش پروانه‌وار ز نیم پر

یا رب مکن تو بیرون این شوق ما تو از سر

آتش که شعله‌ور شد پیر و جوان خبر شد

این سال کهنه رفت که برنگردد

ان‌شاءالله برنگردد!

این اشعار را یک جوان خوش‌صدا با آهنگی خاص

می‌خواند و بقیه بند «ان‌شاءالله برنگردد» را دسته‌جمعی

۱. دوری: بشقاب

دم می‌گیرند.

بعضی از جوانان در پشت‌بام خانه یا در بالای تپه‌ها و کوه‌های مشرف به آب، آتش می‌افروزند.

گاهی خانم‌ها چند تا سکه را برمی‌دارند و هر سختی و ناراحتی را که در آن سال داشته‌اند به نام یک سکه می‌کنند و بعد سکه‌ها را در پارچه‌ای می‌بندند و گره می‌زنند و آن را در جایی مخفی می‌کنند. با این کار نمادین غم و غصه را از خود دور می‌کنند.

سرخ‌ی تو از من زردی من از تو

درباره شعرى که در موقع پریدن روی آتش

می‌خوانند هم در افسانه‌ها و قصه‌های رایج در محل ردپایی دیده می‌شود.

می‌گویند در زمان خیلی قدیم یکی از بزرگان طایفه به بیماری زردی (یرقان) دچار می‌شود و طیب و حکیم آنجا نمی‌توانند بیماری او را معالجه کنند تا این که حکیمی از دیاری دور می‌رسد و دستور می‌دهد هفت کپه آتش درست کنند تا بیمار از روی آن بپرد.

بیمار بعد از انجام آن عمل، کم‌کم خوب می‌شود و از آن به بعد در چهارشنبه آخر سال مردم این رسم را اجرا می‌کنند و می‌خوانند که بیماری و بلا از آنها دور شود:

سرخ‌ی تو از من زردی من از تو

لازم به یادآوری است که بعضی‌ها زمان حادث شدن این قصه را در عهد حضرت سلیمان نبی(ع) می‌دانند.

شب آخر سال

مردم در این شب هم برای خداحافظی با سال کهنه جشنی می‌گیرند و از غذاهای خاص این شب میل می‌کنند که متشکل از آش بلگ (برگ)، آش بلغور و

آش ترخینه است. ویژگی این آش‌ها این است که باید در آن از سبزی‌های صحرائی استفاده کنند. چیدن سبزی را خانم‌ها به عهده دارند که گیاهان منطقه را به خوبی می‌شناسند.

عده‌ای عقیده دارند اجاق خانه باید در شب قبل از عید نوروز روشن باشد، ولی برخلاف شب عید نوروز که باید چراغ خانه روشن باشد در این شب این رسم اجرا نمی‌شود. نظر بعضی‌ها درباره جشن قبل از شب سال نو این است که با سال کهنه - با خوبی‌ها و بدی‌هایی که احتمالاً در آن داشتند - خداحافظی و یا وداع کنند، به امید این که سال جدید پر بار و سرشار از خوشی و نعمت برای آنها باشد.

افسانهٔ پیک بهار

در باورها و قصه‌های قدیمی منطقه آمده است که وقتی اول زمستان می‌شود شخصی به نام «پیک بهار» یا «قاصد بهار» از کوه‌های پر برف حرکت می‌کند تا خود را به دشت برساند. او سرما، برف، کولاک و زمهریر را پشت سر می‌گذارد و اواخر اسفند پایش به دشت می‌رسد. در آنجا به پاس حرمت او دشت لباس سبز می‌پوشد، درختان شکوفه می‌دهند و بلبلان شروع به نغمه‌سرایی می‌کنند.

قاصد بهار با خودش کوزه‌ای پر از آب دارد که به هر جا که می‌رسد چند قطره از آب سحرآمیز را می‌پاشد، گیاهان زنده می‌شوند و سر از خاک بیرون می‌آورند.

پیک بهار تا پاییز می‌ماند و آن وقت برمی‌گردد و در غاری که خانهٔ اصلی اوست دعا می‌کند آن قدر برف

بیارد تا دهانهٔ غار را بپوشاند تا در بهار دشت و صحرا خرم و شاداب و رودها پر آب شود و «آب سالی» بیاید. قاصد بهار در سال خوب و پربرکت لباس سبز به تن دارد و چهره‌اش خندان است، اما در سالی که پر برف و باران نباشد لباس سفید یک دست می‌پوشد. در افسانه‌ها آمده خانهٔ پیک بهار در «کوه غارا» در شمال گلپایگان است.

در باورها و قصه‌های قدیمی منطقه آمده است که وقتی اول زمستان می‌شود شخصی به نام «پیک بهار» یا «قاصد بهار» از کوه‌های پر برف حرکت می‌کند تا خود را به دشت برساند. او سرما، برف، کولاک و زمهریر را پشت سر می‌گذارد و اواخر اسفند پایش به دشت می‌رسد.

قاصد بهار (ملیچ)

مردم در ماه اسفند با گذراندن روزهای سرد و طولانی و عبوس زمستان دل خود را به رسیدن ملیچ سیاه (سار) که از پرندگان مهاجر است خوش می‌کنند. وقتی این پرنده می‌رسد ورود او را به فال نیک می‌گیرند و منتظر آمدن بهار سالی (سالی پر خیر و برکت) می‌شوند. بعضی‌ها به این پرنده که چند روز قبل از عید نوروز به آبادی می‌رسد «ملیچ عیدی» هم می‌گویند. این پرنده آب را دوست دارد و همین‌طور گاهی در خاک می‌خوابد و غلت می‌زند و بال و پر خود را خاک آلود یا خیس می‌کند.



آنوروز (عمو نوروز)

در زمان خیلی قدیم چند روز قبل از عید و تحویل سال جدید پیرمردی سوار بر الاغ وارد آبادی می‌شد و جار می‌زد:

نوروز پر خروشم
من یک حنا فروشم
از راه رسیده‌ام من
سرما را دیده‌ام من
نوروزم و نوروزم
نوروز دل فروزم
پیک بهاری‌ام من
از دی فراری‌ام من
گرما ز در درآمد
سرما دیگر سر آمد

آنوروز در خورجین خود هدایایی هم برای اهالی به ویژه بچه‌ها داشت و کودکان دورش جمع می‌شدند و آنوروز با این شعرها بچه‌های آبادی را سرگرم و خوشحال می‌کرد و برای آنها قصه می‌گفت.

بابا نوروز^۱

در زمان قدیم شخصی بود به نام بابا نوروز. هر سال چهار روز قبل از عید نوروز مردم او را در آبادی می‌دیدند. او با ریشی سفید، عصایی در دست، پیراهنی بلند و سفید با کوله‌ای بر دوش و کوزه‌ای آب در کوزه‌ها و محله‌ها گردش می‌کرد و می‌خواند:

بابا نوروز آمده
با بخت پیروز آمده



اگر کسی ببیند که ملیج عید خود را به آب زده خوشحال می‌شود و می‌گوید به امید خدا خشکسالی نخواهیم داشت و سرزمین ما پر آب خواهد شد. همه، این پرنده را دوست دارند و بر همین اساس هیچ‌کس به لانه این پرنده آسیبی نمی‌رساند و شکار آن را هم بدشگون می‌دانند.

جالب است که پرهای این پرنده در روزهای اول تیره و سیاه است ولی چند روز بعد کم کم کمرنگ و سفید می‌شود. این پرنده مهاجر تا پاییز مهمان مردم آبادی است و از آن به بعد به مکانی گرمتر کوچ می‌کند.

افسانه‌ای هم راجع به ملیج بهار نقل می‌کنند که درباره آسیب‌رساندن به باغ‌های انگور است، چون این پرنده انگور را خیلی دوست دارد و باغدارها هم از این کارش راضی نیستند ولی کاری به حیوان ندارند.

می‌گویند در زمان حضرت سلیمان نبی(ع) این پرنده در سالی به تمام باغ‌های حضرت رفته و انگورها را خورده و صدمه زده. پیامبر خدا هم دیده ولی مانع کارش نشده و تنها فرموده که رنگش سیاه شود. می‌گویند این جانور اول سیاه رنگ نبوده بعد از آن ماجرا در بخشی از سال رنگش تیره و سیاه شده است.

۱. راوی: حبیب‌الله اخگری، ۹۰ ساله. ۱۳۵۲



آی بچه‌ها آی بچه‌ها
 از خانه‌ها در آیید
 من آمدم من آمدم بیایید
 من پیک نوبهارم
 مهمان این دیارم

هر سال بابا نوروز می‌آمد و مردم به کوله‌پشتی او نگاه می‌کردند. اگر کوزه آب همراهش بود خوشحال می‌شدند و می‌گفتند سال خوب و پربرآرانی در پیش داریم. بابا نوروز با کوزه جادویی پر آب و لباس سبزش امسال مهمان ماست. بعضی از قصه‌گوها و افسانه‌پردازهای کهن هم می‌گویند سال‌ها کار بابا نوروز این بود که چند روز قبل از نوروز وارد آبادی می‌شد و به محض رسیدن سال جدید ناگهان از دیده‌ها ناپدید می‌شد تا این که یک سال از بابا نوروز خبری نرسید. مردم که از نیامدن و ندیدن او ناراحت شده بودند، بنا گذاشتند که روز اول سال جدید را به نام بابا نوروز و یاد او «نوروز» بنامند، از آن به بعد «نوروز» به عنوان روز اول سال (به یاد روزهای خوشی که با عمو نوروز داشتند) باقی‌ماند.

باران بهار

در سالی که باران خوب و کافی در نوروز بیارد، کشاورزان آبادی خیلی خوشحال می‌شوند و وقتی به هم می‌رسند به جای تبریک عید از این‌گونه جملات استفاده می‌کنند: «خدا را شکر که امسال خدا عیدی خوبی به مردم داد.»

اگر سالی در ماه اول بهار تا سیزده نوروز باران نبارد، مردم دست به دعا برمی‌دارند و خانم‌های آبادی در



بابا نوروز هر شب در خانه یکی از اهالی دست‌نخورده مهمان بود. بچه‌ها او را خیلی دوست داشتند و دورش جمع می‌شدند و او هم به همه آنها نخودچی کشمش می‌داد.

کسی نمی‌دانست که بابا نوروز از کجا آمده و بعد از تحویل سال نو به کجا می‌رود و چرا می‌خواند:

بابا نوروز آمده

با بخت پیروز آمده

سفره‌خانه عام عید نوروز (صلح‌خانه)^۱
 من از پدر بزرگ و دیگر سالخوردگان آبادی شنیدم که در گذشته در آبادی محلی بود به نام سفره‌خانه عام. قبل از رسیدن نوروز آنجا را آب و جارو و تمیز و آماده می‌کردند برای روز اول عید. بزرگ آبادی بعد از تحویل سال نو با لباس نو وارد سفره‌خانه می‌شد و در بالای مجلس می‌نشست و مردم هم دور او گوش تا گوش مجلس را پر می‌کردند و بعد به نوبت با بزرگ آبادی «عید مبارکی» می‌کردند. این مراسم گاهی تا چهار روز ادامه داشت.

یکی از کارهایی که (جدا از دیدار و عید دیدنی) در سفره‌خانه انجام می‌شد، رسیدگی به امور جاری آبادی و بحث و مشورت درباره کارهای عمومی در روستا بود که باید در عید نوروز و در سفره‌خانه عام انجام می‌گرفت.

یکی از کارهایی که (جدا از دیدار و عید دیدنی) در سفره‌خانه انجام می‌شد، رسیدگی به امور جاری آبادی و بحث و مشورت درباره کارهای عمومی در روستا بود که باید در عید نوروز و در سفره‌خانه عام انجام می‌گرفت، مثل:

- تعیین و قرارداد با حمامی و دلاک
- قرارداد جدید با سرچوپان آبادی
- تعیین خَلْمه‌چران (چوپان بره‌ها و بزغاله‌ها)
- قرارداد با دشتبان

۱. روایت از مرحوم ملا محمد نخعی در سال ۱۳۳۸ است.

جلوی مسجد قمر علی که در وسط روستاست مراسم آتش‌پزان برپا می‌کنند. لوازم و چیزهای مورد نیاز آتش مثل: هیزم (سوخت)، دیگ و ظرف، کشک، روغن، نخود، پیاز و... را بانی مراسم از اهالی می‌گیرد. باغدارها و کشاورزان وقتی در روزهای اول عید باران بیارد می‌گویند خداوند «مروارید» برای کشاورزان فرستاده است و از این مثل‌ها هم استفاده می‌کنند: - بهار بی باران مثل سفره بی نان است. - بهاری که باران ندارد مانند گلی است که رنگ و عطر ندارد.

- بهاری که باران ندارد مثل خمیری است که مایه ندارد.
 - بهاری که باران ندارد مانند سری است که مو ندارد.
 - بهاری که باران ندارد مانند آدمی است که وقار ندارد.
 - بهاری که باران ندارد مانند زری است که بها ندارد.

باورها

- شب عید نوروز باید پلو عید پخت.
 - شب عید باید چراغی (به ویژه چراغ سفره پاتحویلی) تا صبح روشن باشد.
 - کسانی که کدورتی از هم دارند باید در عید نوروز با هم آشتی کنند.
 - دیدن پیرمردان و پیرزنان در نوروز بر همه لازم است و ثواب دارد و باعث طولانی شدن عمر می‌شود.

– قرارداد با گوگلان (گاوچران)

در حضور و با نظر اهالی قراردادهایی جدید نوشته و تجدید می‌شد. یکی دیگر از کارهای مرسوم که در سفره‌خانه عام گاهی علنی و بعضی وقت‌ها پوشیده انجام می‌شد رسیدگی و کمک به افراد مستمند و بی‌بضاعت آبادی بود. رفع اختلاف بین مردم در همین چهار روز و در سفره‌خانه صورت می‌گرفت.

در این باره در قصه‌ها و افسانه‌هایی که سینه به سینه به مردم رسیده این طور روایت می‌شود:

در زمان سلطنت سلیمان نبی(ع) وقتی نماینده آن حضرت درباره وجود سفره‌خانه عام در دستجرده گلپایگان به

حضرت سلیمان(ع) خبر می‌دهد، ایشان از ابتکار مردم خوششان می‌آید و در حق آنها دعا می‌فرمایند: «خداوندا! همان طوری که مردم این روستا به همدیگر رحم و کمک می‌کنند تو هم برای آنها خوب بخواه، قنات آنها را پر آب و زمین آنها را آباد بگردان.»

بعضی‌ها می‌گویند از زمانی که پیامبر خدا دعا کرده، آب قنات دستجرده کم نشده و همیشه جاری است، در صورتی که دیگر قنات‌های منطقه دچار کم‌آبی و نقصان می‌شوند.

سیزده بدر (سیزده گردی)

در روز سیزدهم عید اغلب مردم در خانه نمی‌مانند و



با بردن وسایل، ناهار و خوردنی‌های مخصوص روز سیزده بدر به دشت و صحرا می‌روند و دل به طبیعت زیبا می‌سپارند و در آنجا هر گروه و دسته‌ای به تفریح و بازی می‌پردازد.

دختران اولین کاری که می‌کنند این است که درخت تنومند و مناسبی را برای بستن طناب انتخاب کنند تا به قول مردم دستجرده **تُو** (تاب) بخورند.

یکی از تفریح‌گاه‌های نزدیک دستجرده که مکان مقدسی هم محسوب می‌شود، «چشمه بابا گرو» در آبادی «مزارعه» است که خانم‌ها و دختران در بعدازظهر سیزده نوروز برای تماشای آنجا می‌روند.

آب «چشمه بابا گرو» جاری نمی‌شود و در همان

محل جوشش دوباره به زمین فرو می‌رود و گل‌آلود است و قابل خوردن نیست، ولی بعضی‌ها آب آن را شفابخش می‌دانند.

شنیده می‌شود که این چشمه «نظر کرده» است و بالای چشمه محلی است که در آنجا مردم شمع نذری روشن می‌کنند.

از چشمه صدایی شنیده می‌شود که توجه هر تازه‌واردی را جلب می‌کند که بعضی‌ها با کنجکاو به دنبال منشأ و مبدأ صدا می‌گردند. در افسانه‌ها راجع به چشمه آمده که در گذشته‌های خیلی دور هفت شتر با بار در این چشمه فرو رفته‌اند و صدایی که شنیده می‌شود صدای زنگ (جرس) آن شتران است.

آنهایی که نذر و نیتی دارند بالای چشمه می‌روند، برایش شمع نذر می‌کنند و گاهی در لایروبی آن سهیم می‌شوند تا نذرشان قبول شود.

خوردنی‌های خاص سیزده نوروز

شیر برنج، چلو خورش، آبگوشت، خاکینه تخم‌مرغ، ترلوا، آش کشک و آش بلگ (نوعی آش که با گیاهان بهاری درست می‌شود)، از خوردنی‌های معروف این روز هستند.

